

بیشینه‌سازی ثروت به‌مثابه معیاری برای ارزیابی قواعد حقوقی

سید مرتضی نعیمی*

استادیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بندر انزلی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۱۸ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۲/۱۸)

چکیده

در رویکرد اقتصادی به حقوق، برداشت غالب از مفهوم کارایی، بیشینه‌سازی ثروت است. این تعبیر از کارایی، که ریچارد پازنر ارائه کرده است، علاوه بر کاربردهای توصیفی، به‌مثابه معیاری برای ارزیابی قواعد حقوقی نیز به کار می‌رود. مدعای پازنر این است که هدف حقوق، باید بیشینه‌سازی ثروت اجتماعی باشد. در عین حال، منتقدان بر این باورند که دیدگاه پازنر، نه‌تنها با معیارهای اخلاقی تعارض دارد، بلکه به معنای نقض حقوق بنیادین افراد نیز است. در این نوشتار، ضمن تحلیل مفهوم بیشینه‌سازی ثروت و دلایل پازنر در دفاع از آن، همچنین بررسی دیدگاه منتقدان، به این نتیجه رسیده‌ایم که هرچند بیشینه‌سازی ثروت ارزشی ذاتی ندارد و نمی‌تواند تنها هدف نظام حقوقی تلقی شود، اما لاقلاً در برخی حوزه‌های حقوق، به‌ویژه حقوق خصوصی، می‌تواند به‌مثابه یکی از اهداف قانون‌گذاری محسوب شود. از سوی دیگر، ثروت برای نیل به بسیاری از اهداف شخصی و حفاظت از بسیاری از حقوق فردی، عنصری ضروری محسوب می‌شود. بدین ترتیب، نظام حقوقی نمی‌تواند نسبت به ارزش ابزار ثروت و آثار قوانین موضوعه بر ثروت افراد اجتماع بی‌اعتنا بماند.

واژگان کلیدی

ارزیابی قواعد حقوقی، بیشینه‌سازی ثروت، ریچارد پازنر، عمل‌گرایی حقوقی، هدف حقوق.

۱. مقدمه

«تحلیل اقتصادی حقوق» یکی از رویکردهای مهم معاصر در حوزه مطالعات حقوقی است که از پیش فرضها، اصول، ابزارها و مدل‌های علم اقتصاد برای توصیف، تحلیل و ارزیابی نهادها و قواعد حقوقی بهره می‌برد (Kornhauser, 2017)؛ برای مطالعه درخصوص مبانی تحلیل اقتصادی حقوق، ن.ک: بادینی، (۱۳۸۱). شاخهٔ هنجاری تحلیل اقتصادی حقوق، برای ارزیابی قواعد حقوقی از معیار اقتصادی «کارایی» استفاده می‌کند. مطالعهٔ ادبیات رویکرد اقتصادی به حقوق نشان می‌دهد که مفهوم کارایی، همیشه، در یک معنا استعمال نشده است. واژهٔ مزبور، گاه به معنای «کارایی پارتو»، گاه «کارایی کالدور-هیکس» و گاه «بیشینه‌سازی ثروت» به کار رفته است. با وجود این، می‌توان گفت که بیشینه‌سازی ثروت، برداشت غالب از کارایی، در تحلیل اقتصادی حقوق است (Zhou, 2005: 11).

مفهوم بیشینه‌سازی ثروت را اولین بار ریچارد پازنر ارائه کرده است. پازنر، نه تنها معتقد است که نظام حقوقی کامن‌لا، در سیر تاریخی خود، به سوی کارایی گام برداشته است، بلکه بر این باور است که هدف حقوق، باید بیشینه‌سازی ثروت باشد. در مقابل، منتقدان بر این باورند که به‌کارگیری معیار ارائه‌شده از سوی پازنر در ارزیابی قواعد حقوقی، به پایمال‌شدن ارزش‌های اخلاقی و حقوق بنیادین افراد جامعه منجر می‌شود. از این گذشته، معیار پازنر، آشکارا، به سوی ثروتمندان سوگیری دارد.

نویسنده حاضر، با روشی توصیفی-تحلیلی، درصدد بررسی و ارزیابی دیدگاه‌های پازنر و منتقدان وی و درنهایت، تعیین جایگاه بیشینه‌سازی ثروت به‌مثابه ارزش یا هدف در نظام حقوقی است. به همین جهت، در ابتدا، بیشینه‌سازی ثروت معرفی خواهد شد سپس، تحول در مبنا و توجیه آن تبیین می‌شود. در ادامه دیدگاه منتقدان بیان می‌شود و نظر نهایی پازنر را توضیح خواهیم داد. درنهایت، اندیشه‌های طرفین را ارزیابی می‌کنیم و نظر مختار را بیان خواهیم کرد.

۲. مفهوم ثروت و بیشینه‌سازی ثروت

از نظر پازنر، «ثروت عبارت است از ارزش دلاری (پولی) هر چیز یا معادل آن (...). در یک جامعه، این ثروت از طریق آنچه مردم حاضرند بابت چیزی بپردازند، یا ... به‌وسیلهٔ پولی که افراد برای دست‌کشیدن از چیزی مطالبه می‌کنند، محاسبه می‌شود. بنابراین، در یک نظام بیشینه‌سازی ثروت، فقط ترجیحاتی به حساب می‌آیند که به‌وسیلهٔ پول پشتیبانی شوند یا به عبارت دیگر، در بازار خود را نشان دهند» (Posner, 1979: 119). بدین ترتیب، ثروت به‌منزلهٔ ارزش پولی یا قدرت خرید تلقی می‌شود. یعنی، مقدار پولی که فرد دارد، معرف میزان توانایی

او برای خرید کالاها و خدمات در بازار است. نتیجه اینکه فرد ثروتمندتر، قادر است رضایت‌مندی خود را با خرید کالاها و خدمات بیشتر ارتقا بخشد. بنابراین، افزایش در ثروت فرد، نمایانگر افزایش توانایی او در بهبود مطلوبیت اوست و کاهش در ثروت وی، توانایی او را در بهبود مطلوبیتش کاهش می‌دهد.

همچنین، مفهوم ثروت که مدنظر پازنر است، نباید با مفاهیمی از قبیل تولید ناخالص ملی یا هرگونه معیار پولی رفاه، برابر انگاشته شود (Ibid: 120). به بیان پازنر، «ثروت با آن تعبیری که توسط اقتصاددانان استفاده می‌شود، مفهومی حسابداری نیست. ثروت براساس پولی که مردم برای چیزها احتمالاً پرداخت خواهند کرد یا در ازای چیزها مطالبه خواهند کرد، اندازه‌گیری می‌شود و نه براساس آنچه که آن‌ها در واقع می‌پردازند. بنابراین وقت آزاد و فراغت، ارزش و جزئی از ثروت است، حتی اگر خرید و فروش نشود. ما می‌توانیم بگوییم که فراغت، دارای قیمت ضمنی یا سایه‌ای^۱ است» (Ibid, 2003: 16). برای مثال، فرض کنید که فردی، دو انتخاب پیش‌رو دارد: اینکه هفته‌ای چهار ساعت کار کند و ۲۰۰ هزار تومان در ازای آن بگیرد یا اینکه هفته‌ای سی ساعت کار کند و ۱۵۰ هزار تومان بگیرد. اگر وی گزینه دوم را انتخاب کند، بدین معناست که ده ساعت اوقات فراغت بیشتر، برای او بیش از ۵۰ هزار تومان می‌ارزد و شاید ۶۰ هزار تومان بیارزد. در هر حال، این انتخاب مبتنی بر بیشینه‌سازی ثروت است، زیرا این فرد انتخابی را انجام می‌دهد که برای او ارزشمندتر است یا به عبارت دیگر، وی در حال خرید ده ساعت اوقات فراغت، در قبال ۵۰ هزار تومان است که برای خرید آن باید مثلاً ۶۰ هزار تومان پرداخت شود. البته با این انتخاب، ممکن است تولید ناخالص ملی افزایش نیابد، اما از منظر پازنر، در هر حال ثروت فردی و اجتماعی افزایش می‌یابد (Mathis, 2009: 147).

از سوی دیگر، پازنر مفهوم «بازار فرضی» را مطرح می‌کند که در تصمیمات حقوقی استفاده می‌شود. برای تبیین این مفهوم، وی دو موقعیت را ترسیم می‌کند: در حالت اول، الف برای یک کیسه پرتقال ۵ هزار تومان به ب پیشنهاد می‌کند و ب هم می‌پذیرد و معامله سر می‌گیرد. در این حالت می‌توانیم مطمئن باشیم که ثروت جامعه افزایش یافته است. پیش از معامله، ب یک کیسه پرتقال داشت که برای او کمتر از ۵ هزار تومان می‌ارزید و الف هم ۵ هزار تومان داشت. پس از معامله، ب ۵ هزار تومان دارد و الف یک کیسه پرتقال، که بیش از ۵ هزار تومان می‌ارزد. در حالت دوم، الف پرتقال را نخریده است، بلکه به نحو تصادفی آن‌ها را از بین برده است و اکنون مسئولیت مدنی دارد. در اینجا، اگر دادگاهی بخواهد براساس معیار پازنر رأی

1. implicit or shadow price.

دهد و بیشینه‌سازی ثروت را محترم بشمارد، در تعیین تقصیر باید از فرمول «لرنید هند»^۱ استفاده کند. یعنی قاضی باید از خود پرسد که آیا هزینه‌های تصادف برای الف، از سودی که انتظار داشته از فعالیت منجر به تصادف (مثلاً راه‌رفتن سریع) به دست آید، بیشتر است یا کمتر؟ برای پاسخ به این پرسش، دادگاه در پی این خواهد بود که بداند پرتقال‌ها برای ب چقدر ارزش داشته است و ارزش آن فعالیت، آن هم با بی‌مبالاتی، که به وقوع تصادف به‌منزله امری جنبی منجر شده است، برای الف چقدر بوده است (Posner, 1979: 120). از آنجا که تعیین ارزش یک کالا یا فعالیت (یا تمایل به پرداخت در قبال آن) از سوی دادگاه‌ها، از تعیین آن در بازار واقعی غیردقیق‌تر است، بازار فرضی در حالت‌هایی استفاده می‌شود که (مانند یک پرونده تصادف معمولی) هزینه‌های مبادله، مانع استفاده از بازار واقعی (معامله از طریق توافق) برای تخصیص کارایی منابع می‌شود (Ibid). به عبارت دیگر، پازنر پیشنهاد می‌کند در جایی که هزینه‌های مبادله، بازدارنده‌اند یعنی راه‌حل مبتنی بر مبادله ارادی و آزادانه، به دلیل بالا بودن هزینه‌های این کار، در دسترس نیست و احتمال و امکان توافق طرفین کم است، بازار (برآیند مبادلات ارادی) باید از طریق اجبار دولتی یا مداخله دادگاه‌ها در زمان حل اختلاف، شبیه‌سازی شود.

با توجه به مفهومی که از ثروت بیان شد، پازنر هدف حقوق را بیشینه‌سازی ثروت معرفی می‌کند. منظور پازنر این است که قواعد حقوقی باید براساس تأثیری که در ثروت کل جامعه می‌گذارند ارزیابی شوند. ثروت جامعه نیز عبارت است از حاصل جمع تحقق یا ارضای ترجیحات افراد مشروط بر آنکه اولاً آن ترجیحات در نظام بیشینه‌سازی ثروت، دارای وزنی اخلاقی باشند و ثانیاً با خواست پرداخت پشتیبانی شوند یعنی در یک بازار ثبت شوند (Posner, 1981: 61). نحوه محاسبه و اندازه‌گیری این ثروت، براساس مدل کارایی کالدور-هیکس صورت می‌گیرد. پازنر، بر این باور است که معیار کالدور-هیکس و بیشینه‌سازی ثروت یک چیز به شمار می‌روند (Posner, 2003: 13-14). بنابراین، از این منظر، تنها تفاوت این معیار با معیار کالدور-هیکس در این است که مفهوم مطلوبیت که مدنظر کارایی کالدور-هیکس است، از دیدگاه پازنر، ثروت است.

۱. hand formula: فرمول قاضی هند؛ فرمولی است برای تلخیص و تشخیص قاعده تقصیر و بی‌احتیاطی که قاضی امریکایی، لرنید هند، در دعوی ایالات متحده علیه کارل توتینگ مطرح و از آن استفاده کرد. براساس این فرمول، اگر B هزینه اقدام احتیاطی است که برای جلوگیری از ضرر لازم بوده باشد، P احتمال بروز ضرر و L میزان خسارت باشد، آن‌گاه کسی که سبب بروز خسارت شده، تنها زمانی مسئول است که $B < PL$ باشد (بیکس، ۱۳۸۹: ۲۵۷). یعنی وی تنها زمانی مقصر قلمداد می‌شود که هزینه اقدامات احتیاطی‌ای که می‌توانست از سوی او صورت گیرد، کمتر از میزان خسارت ضرربر احتمال وقوع آن باشد.

ذکر این نکته ضروری است که پازنر بر این ادعا نیست که انسان‌ها کاملاً در پی بیشینه‌سازی ثروت خود هستند یعنی مدعای او انسان‌شناختی نیست، بلکه گزاره‌ای هنجاری است که در سیاست‌گذاری و ارزیابی قوانین کاربرد دارد. همچنین پازنر، در ابتدا، مدعی بود که بیشینه‌سازی ثروت، قابلیت تبدیل شدن به هنجاری اخلاقی را دارد و تعقیب ثروت، نسبت به تعقیب شادکامی، با شهودهای اخلاقی ما، سازگارتر است (Posner, 1979: 122).

۳. تحول در مینا و توجیه بیشینه‌سازی ثروت

پازنر، در دهه هفتاد و هشتاد میلادی، سه مرحله را در توجیه بیشینه‌سازی ثروت و یافتن مبنایی قانع‌کننده برای آن سپری کرده است (Mathis, 2009: 144). بدین ترتیب که در مواجهه با انتقاداتی که بر معیار وی وارد شده سعی کرده است توجیهات قابل دفاع‌تری برای نظریه خود بیاورد. این مراحل را در ادامه بررسی می‌کنیم.

۳.۱. بیشینه‌سازی ثروت معیاری سودانگاران

پازنر در ابتدا (در ویراست اول از کتاب تحلیل اقتصادی حقوق)، متأثر از اندیشه‌های بنتام، بیشینه‌سازی ثروت را معیاری سودانگار می‌پنداشت (Ibid). سودانگاری، دیدگاهی فلسفی در حوزه اخلاق هنجاری است که براساس آن عمل درست، عملی است که بیشترین سود را برای بیشترین تعداد به ارمغان آورد. واژه سود در لسان سودانگاران به دو معنا به کار می‌رود: گاه منظور از آن «شادکامی» است که البته شادکامی نیز در مفهوم «لذت» استعمال می‌شود (نظریه سودانگاران کلاسیک مانند بنتام، جان استیوارت میل و هنری سیجویک) و گاه منظور از آن «بهزیستی» یا «رفاه» است که معمولاً به معنای برآورده شدن ترجیحات است (نظریه سودانگاران مدرن) (گنسلر، ۱۳۸۵: ۲۵۱ به بعد و Slote, 2005: 936).

اگر بیشینه‌سازی ثروت را معیاری سودانگار تلقی کنیم، آنگاه انتقادات وارد بر مکتب سودانگاری، دامن بیشینه‌سازی ثروت را نیز فرا خواهد گرفت. سودانگاری، لااقل در قرائت کلاسیک، مورد حمله‌های فراوانی قرار گرفته و به‌ویژه به دفاع از نقض حقوق فردی در مقابل حقوق اجتماع متهم شده است (رالز، ۱۳۸۷: ۵۸ به بعد؛ ابدالی، ۱۳۸۹: ۱۱۶ به بعد؛ پیک حرفه، ۱۳۹۳: ۸۷ به بعد و Posner, 2003: 12).

۳.۲. بیشینه‌سازی ثروت در تقابل با سودانگاری

پازنر در سال ۱۹۷۹، از بیشینه‌سازی ثروت به‌مثابه مفهومی اخلاقی که در برابر سودانگاری است و با آن تفاوت دارد، دفاع می‌کند. پازنر بیان می‌دارد که خودش نیز پیش‌تر این خلط و

اشتباه را مرتکب شده است. به تعبیر وی، «پرسش مهم این است که آیا سودانگاری و علم اقتصاد واقعاً یک چیز هستند. من بر این باورم که نه، و علاوه بر این، باور دارم که هنجار اقتصادی که من آن را بیشینه‌سازی ثروت می‌نامم، نسبت به سودانگاری، مبنای محکم‌تری برای یک نظریه هنجاری حقوقی فراهم می‌سازد» (Posner, 1979: 103).

پازنر به این امر اشاره می‌کند که مفهوم بازار فرضی به روشن‌شدن تفاوت بین بیشینه‌سازی ثروت و شادکامی یا مطلوبیت، که مدنظر رفاه‌گرایان سودانگار است، کمک می‌کند. توضیح آنکه، در حالی که مبادله داوطلبانه هم موجب افزایش ثروت اجتماعی و هم افزایش مطلوبیت در معنای سودانگاران (چون در غیر این صورت مبادله‌ای هرگز رخ نخواهد داد) می‌شود، مدل بازار فرضی، همیشه سبب افزایش ثروت اجتماعی می‌شود، اما لزوماً به افزایش مطلوبیت، در معنای مضیق سودانگاران، منجر نمی‌شود. برای مثال، فرض کنید کارخانه‌ای که ایجاد آلودگی می‌کند، سبب شده است که ارزش خانه‌های مسکونی مجاور، در کل، ۲ میلیارد تومان کاهش یابد. این خسارت، تنها، با انتقال کارخانه به مکانی دیگر کاهش می‌یابد که ۳ میلیارد تومان هزینه خواهد داشت. براساس اصل بیشینه‌سازی ثروت، می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که کارخانه نباید انتقال داده شود، زیرا ۱ میلیارد ثروت را از بین می‌برد، در حالی که اگر به این مسئله از منظر مطلوبیت سودانگاران توجه کنیم، به نتیجه‌ای متفاوت می‌رسیم، زیرا کاملاً قابل تصور است که مجموع مطلوبیت ساکنان خانه‌های مجاور از انتقال کارخانه، بیش از کاهش مطلوبیت مالکان کارخانه باشد (Ibid: 121). بنابراین از منظر پازنر، هدف نهایی حقوق باید بیشینه‌سازی ثروت اجتماعی باشد و نه بیشینه‌سازی مطلوبیت کل و لذا در ارزیابی قواعد حقوقی، باید از معیار ثروت استفاده کرد و نه مطلوبیت.

از آنجا که پازنر مدعی است بیشینه‌سازی ثروت، همان معیار کارایی کالدور-هیکس است، برخی محققان در اینکه معیار پازنر متفاوت از سودانگاری است، تردید کرده‌اند. معیار کارایی کالدور-هیکس، معیاری نتیجه‌گرایانه و سودانگاران است و توجه آن به حاصل جمع مطلوبیت و ساختار هزینه-فایده آن، ماهیت سودانگاران‌اش را آشکار می‌کند. از سوی دیگر، اگر سودانگاری به معنای بیشینه‌سازی خیر یا به‌ارمغان‌آوردن بیشترین خیر برای همه باشد، به‌راحتی می‌توان ثروت را در این فرمول جای داد و آن را معادل خیر به حساب آورد. به همین دلیل، بسیاری، علاوه بر آنکه معیار بیشینه‌سازی پازنر را نسخه ویرایش‌شده معیار کالدور-هیکس دانسته‌اند، آن را معیاری سودانگار نیز تلقی می‌کنند (Weinrib, 1980: 310; Kronman, 1980: 228; Grant, 1989: 832-833).

۳.۳. رضایت به‌مثابه مبنای بیشینه‌سازی ثروت

پازنر در ادامه تلاش کرد تا عنصر رضایت را به‌منزله مبنای معیار خود معرفی کند. رضایت، به تعبیر پازنر، به معنای «جبران (خسارت) پیشینی»^۱ است. برای مثال، فردی که بلیت بخت‌آزمایی می‌خرد، اما در آن بازنده می‌شود، اگر این باخت در نتیجه اجبار یا فریب نباشد، به آن رضایت داده و لاقلاً می‌توان گفت حق اعتراض به نتیجه را اسقاط کرده است. به نظر پازنر، بسیاری از ضررهای غیرداوطلبانه که افراد در بازار یا نهادهای مشابه متحمل می‌شوند، قبلاً جبران شده و لذا در معنایی که گفته شد مورد رضایت افراد بوده است. برای مثال، تاجری را فرض کنید که در نتیجه رقابت با تاجر دیگری که کالای بهتری عرضه کرده است، زیان می‌بیند. از آنجا که بازده و سود مورد انتظار تاجر زیان‌دیده، شامل حق بیمه پرداختی برای پوشش خطر ناشی از رقابت می‌شود، می‌توان گفت که خسارت وی پیشاپیش جبران شده است. درخصوص نهادهای مشابه بازار، پازنر، به‌کارگیری نظام مسئولیت مدنی مبتنی بر تقصیر را مثال می‌زند. به نظر پازنر، قاعده تقصیر از قاعده مسئولیت مطلق کاراتر است یعنی مجموع حق بیمه‌های پرداختی از سوی آسیب‌زندگان احتمالی و قربانیان در نظام تقصیر، کمتر از نظام مسئولیت مطلق است. پازنر نتیجه می‌گیرد که نظام تقصیر برای همه منفعت دارد، زیرا همه از کاهش در حق بیمه‌ها منتفع می‌شوند. سود ناشی از حق بیمه پایین‌تر، در اینجا نوعی جبران پیشینی است که به طور متوسط بر هرگونه زیان ناشی از مسئولیت ناشی از تقصیر چربش دارد (Posner, 1981: 94-95; 1980: 492-493). نتیجه این تحلیل آن است که افراد با توجه به هزینه‌های پایین‌تر نظام مبتنی بر تقصیر و با وجود خطر جبران‌ناپذیر بودن خسارت پسینی آن، این نظام را بر نظام مسئولیت محض ترجیح می‌دهند.

پازنر مدعی بود که ترجیح نظام مبتنی بر تقصیر و انتخاب نظام مسئولیت مبتنی بر تقصیر براساس مفهوم مطلوبیت مورد انتظار، ایده پازنر را شبیه انتخاب اصول عدالت در نظریه جان رالز می‌کند (Posner, 1981: 99-100). در نظریه عدالت رالز نیز افراد در وضعیت اولیه و در حجاب جهل، تصمیم می‌گیرند که اصول حاکم بر نهادها و ساختار سیاسی جامعه چه باید باشد.

با وجود این، ایده جبران پیشینی پازنر نیز نتوانست منتقدان را راضی کند. به نظر رونالد دورکین، اگر من یک بلیت بخت‌آزمایی خریداری کنم و بعد در آن بازنده شوم هرچند این امر عادلانه است، اما بدان معنا نیست که به آن رضایت داده‌ام. بنابراین، اینکه رخدادی عادلانه باشد، متفاوت از این است که آن رخداد مورد رضایت باشد (Dworkin, 1980B: 576). از این گذشته، رضایتی که پازنر به افراد، برای مثال در یک تصادف رانندگی، نسبت می‌دهد، در اصطلاح

1. ex ante compensation.

حقوقی، نه رضایتی واقعی است و نه ضمنی و تلویحی، بلکه رضایتی فرضی یا رضایت خلاف واقعیت است. بنابراین، نظریه پازنر و توجیه آن نمی‌تواند نمونه‌ای از نظریه‌ای رالزی باشد و با آن شباهت ندارد. در نتیجه، به نظر دورکین، نظریه پازنر در بهترین حالت، نسخه‌ای از سودانگاری است که موفق نمی‌شود مبانی تفکر کانتی را در خود جای دهد (Ibid: 578-579). برای دیدن انتقاداتی مشابه ن.ک: (Kronman, 1980: 237 و Bebchuk, 1980: 673-675).

۴. نقد بیشینه‌سازی ثروت

فارغ از نقدهایی که بر هر یک از مبانی و توجیهاات بالا وارد شده است، ایده بیشینه‌سازی ثروت به‌منابۀ هدف نظام حقوقی از انتقاد مصون نمانده است. در این گفتار، مهم‌ترین آن‌ها را بررسی می‌کنیم.

۴.۱. ارزش نبودن ثروت

برخی از حقوق‌دانان، بر تلقی ثروت به‌منابۀ هدف حقوق یا ابزار برای رسیدن به اهداف دیگر، که جامعه می‌تواند بر سر عدالت با آن مصالحه کند، تردید داشته‌اند (Dworkin, 1980A: 226-191; Weinrib, 1980: 311). برای مثال دورکین در نقد دیدگاه پازنر، این مسئله را مطرح می‌کند که روشن نیست چرا ثروت اجتماعی، هدفی ارزشمند است (Dworkin, 1980A: 194). به نظر دورکین، کسی که از معیار ثروت دفاع می‌کند، ممکن است به این قائل باشد که ثروت اجتماعی فی‌نفسه دارای ارزش است. البته در اینجا دو حالت قابل تصور است: فرد بر این باور باشد که ثروت تنها ارزش اجتماعی یا اینکه یکی از چند ارزش اجتماعی است. از سوی دیگر، ممکن است کسی بر این باور باشد که ثروت از ارزشی ابزاری برخوردار است و فی‌نفسه ارزش نیست. در اینجا نیز ممکن است اعتقاد بر این باشد که افزایش در ثروت اجتماعی، به نحو علی، به افزایش ارزش‌های دیگر منجر می‌شود، برای مثال موجب کاهش فقر می‌شود یا اینکه گفته شود افزایش ثروت اجتماعی، به افزایش سایر ارزش‌ها منجر نمی‌شود، بلکه زمینه و شرایط لازم را برای پیشرفت سایر ارزش‌ها مهیا می‌کند. برای مثال گفته شود که افزایش ثروت خودبه‌خود به کاهش فقر منجر نمی‌شود، بلکه می‌توان از آن برای کاهش فقر بهره برد. پس هرچه جامعه ثروتمندتر باشد راحت‌تر می‌تواند با فقر مبارزه کند (Ibid: 195).

براساس تقسیم‌بندی ذکرشده، دورکین بیان می‌دارد که ثروت فی‌نفسه ارزش نیست؛ نه به‌منزله تنها ارزش اجتماعی و نه یکی از چند ارزش اجتماعی. به نظر وی، اگر تحلیل اقتصادی حقوق بر این باور است که ثروت ارزش است باید اول ثابت کند که چرا جامعه‌ای که

ثروتمندتر است بهتر از جامعه‌ای است که چنین نیست. به عبارت دیگر، صحبت کردن از ارزش ذاتی ثروت، موضوعی است مربوط به حوزه فلسفه اخلاق و اگر ثابت شود که ثروت فی‌نفسه ارزش نیست، پازنر و پیروان او باید به دنبال توجیهی دیگر باشند (Ibid: 197-198).

از سوی دیگر، به نظر دورکین، این ادعا اصلاً صحیح نیست که فرد با داشتن ثروت بیشتر از وضعیت بهتری برخوردار است، بدون اینکه مطلوبیت وی را لحاظ کنیم. ارزش واقعی ثروت، میزان رضایتی است که از آن حاصل می‌شود و نه خود ثروت. هنگامی که ثروت اجتماعی از مطلوبیت جدا شود، این مفهوم، دفاع‌پذیری خود را به‌مثابه یکی از اجزای ارزش از دست می‌دهد. دورکین هرچند دیدگاه ابزارگرایانه را قابل دفاع‌تر می‌داند، اما تصریح می‌کند که اگر بیشینه‌سازی ثروت قرار است به‌منزله ابزار و وسیله برای نیل به اهداف و ارزش‌های اجتماعی استفاده شود باید مشخص شود که کدام ارزش یا ارزش‌ها با بیشینه‌سازی ثروت افزایش و ارتقا می‌یابند (Ibid: 200-201).

۴.۲. مشکل حق‌های بنیادین و انتقال‌ناپذیر

یکی دیگر از نقدهایی که بر معیار پازنر وارد می‌شود آن است که بیشینه‌سازی ثروت با مشکل تخصیص حق‌های بنیادی روبه‌روست (Coleman, 1980: 524; Rizzo, 1980: 648). به نظر کلمن، نظام بیشینه‌سازی ثروت باید مجموعه‌ای از استحقاق‌ها و حقوق اولیه را برای آغاز کار فرض بگیرد و این حقوق اولیه نمی‌تواند، بنا به فرض، براساس بیشینه‌سازی ثروت مدلل شود (Coleman, 1980: 524-525). توضیح آنکه، مطابق نظر پازنر، تخصیص حق‌ها باید مبتنی بر تحلیل هزینه-فایده باشد. حق باید به فردی اختصاص یابد که حاضر است بیش از همه برای آن بپردازد. با وجود این، تخصیص، به قیمتی بستگی دارد که از سوی خریداران احتمالی داده می‌شود. برای محاسبه ارزش حق، باید مجموعه‌ای از قیمت‌های نسبی مربوط به حق داشت. در نظریه اقتصادی، قیمت به تقاضای بازار بستگی دارد. تصور کنید پیش از اینکه حق معینی به افراد اختصاص داده شود هیچ فردی حقی نداشته باشد و نداند که چه مقدار می‌خواهد برای این حق پرداخت کند. بنابراین، هیچ بازار واقعی‌ای برای تجارت این حق وجود نخواهد داشت. پرسش این است که مطابق معیار بیشینه‌سازی ثروت، این حق اولیه چگونه باید تخصیص یابد؟ بنابراین، نظریه بیشینه‌سازی ثروت قادر به توضیح تخصیص اولیه حق‌ها نیست (Kronman, 1980: 241-242).

برخی دیگر از منتقدان به موضوع حق‌های انتقال‌ناپذیر اشاره داشته‌اند. به نظر آن‌ها، پازنر سعی در کالایی کردن همه چیزها دارد. کالایی کردن بدان‌معناست که هر چیزی را که مردم دوست دارند بفروشند و دیگران می‌خواهند بخرند، در اصل می‌تواند و باید در معرض تبادل

بازار آزاد قرار گیرد (Radin, 1987: 1860). بنا به نظر رادین، این امر خلاف شهادهای ماست و برخی از چیزها یا حق‌ها در بازار قابلیت فروش ندارند و به عبارت دیگر، از ویژگی انتقال‌ناپذیری بازاری برخوردارند (Ibid: 1850). البته پازنر بر این باور است که با معیار بیشینه‌سازی ثروت، برده‌داری مجاز نخواهد بود، زیرا قطعاً برده هنگامی که آزاد است بیش از زمان بردگی ایجاد ثروت خواهد کرد، اما این تعبیر نیز با اصول اخلاقی هم‌خوانی ندارد و به تعبیر پیتر هاموند (Hammond, 1982: 1503) اگر برده بخواهد صرفاً به جهت لذت‌بردن از زندگی آزاد باشد و نه برای تولید ثروت و میزان ثروتی که برای جامعه تولید می‌کند، آیا نباید برای او حقی قائل باشیم؟

بنابراین، اعمال معیار پازنر در تخصیص اولیه حق‌ها، علاوه بر اینکه موجب دور می‌شود و برای مفهوم و ساختار جافتاده حق‌های انتقال‌ناپذیر نیز تمهیدی نمی‌اندیشد، برای تعیین حق‌های اولیه که در ثروت افراد جامعه تأثیر دارد مناسب نیست و به برخورد نابرابر با افراد در این مرحله منجر می‌شود. بنابراین، همان‌گونه که دورکین بیان می‌دارد اگر قرار است که بیشینه‌سازی ثروت ارزشی ابزاری باشد باید ارزش اخلاقی مستقلی وجود داشته باشد که این معیار درصدد خدمت به آن باشد و البته چارچوب حقوق اولیه نیز مشخص باشد.

۳.۴. سوگیری به نفع ثروتمندان

انتقاد دیگر این است که بیشینه‌سازی ثروت نمی‌تواند توضیحی سازگار و هماهنگ با اخلاق ارائه کند. این معیار، در درون خود، نوعی پیش‌داوری و تعصب علیه فقرا دارد و جانب ثروتمندان را می‌گیرد (Kronman, 1980: 240; Bebhuk, 1980: 672). بیشینه‌سازی ثروت بیان می‌دارد که حق باید به فردی اعطا شود که می‌خواهد بیشترین بها را برای آن بپردازد. فرض کنید که فردی مانند الف، به تهیه پول برای حفظ خانواده خود نیاز دارد و بخواهد حق حیات خود را در ازای ۳۰۰ میلیون تومان بفروشد و فرض کنید که ب بسیار ثروتمند باشد، اما از بیماری قلبی جدی رنج می‌برد و به یک قلب برای انجام عمل جراحی پیوند نیاز داشته باشد. ب حاضر است برای قلب الف ۷۰۰ میلیون تومان بپردازد. مطابق معیار پازنر، این معامله مجاز است، زیرا ب قیمتی بیش از میزان موردنظر الف برای قلبش پرداخت می‌کند، اما به نظر نمی‌رسد که چنین معامله‌ای به لحاظ اخلاقی صحیح باشد. بدین ترتیب، براساس معیار بیشینه‌سازی ثروت، کسانی که ثروتمندترند قادرند هرگونه مبلغی را برای رسیدن به خواسته‌های خود پرداخت کنند حتی اگر خواسته موردنظر، برای فرد دیگری که فقیرتر است، ارزش بیشتری داشته باشد و این به معنای آن است که مطابق معیار پازنر، همیشه ثروتمندان برنده خواهند بود.

۵. عقب‌نشینی پازنر: عمل‌گرایی به مثابه مبنای بیشینه‌سازی ثروت

پس از انتقاداتی که بر قرائت‌های نخست از نظریه پازنر وارد شد، وی در میانه دهه ۱۹۸۰، شروع به نسبی‌کردن نظریه خود کرد (Posner, 1985). پازنر در کتاب *مسائل فلسفه حقوق*، به طور قاطع تلاش برای مفروض‌کردن بیشینه‌سازی ثروت را به مثابه اصل هنجاری جامعی که تمام حق‌ها از آن ناشی می‌شوند، رها می‌کند. وی اظهار می‌دارد: «بیشینه‌سازی ثروت فی‌نفسه به مثابه راهنمایی برای کنش اجتماعی، ناقص است، زیرا چیزی درباره توزیع حق‌ها نمی‌گوید، یا لاقط چیزی را که تمایل داریم بشنویم، نمی‌گوید. بیشینه‌سازی ثروت را زمانی می‌توان به کار برد که بخواهیم با توجه به توزیع حق‌ها (هرچه می‌خواهد باشد)، سیاست‌هایی را برای حداکثرسازی ارزش آن حق‌ها ارائه نماییم» (Posner, 1990: 375). پازنر این انتقاد را می‌پذیرد که بیشینه‌سازی ثروت، مانند سودانگاری، ممکن است افراد را مانند سلول‌های ارگانیسم واحد تلقی و رفاه آن‌ها را قربانی رفاه جامعه کند. بنابراین، وی از تلقی معیار بیشینه‌سازی ثروت به مثابه معیاری اخلاقی نیز عقب‌نشینی می‌کند، زیرا بر این باور است که آزمون نهایی برای هر نظریه اخلاقی، تطابق با شهودات ماست و بیشینه‌سازی ثروت، آشکارا با این شهودات تعارض دارد (Ibid: 376-377).

البته، پازنر از رهاکردن ایده خود اجتناب می‌کند. وی در این خصوص می‌گوید: «غیرممکن است که بتوانیم مبانی فلسفی محکمی ذیل بیشینه‌سازی ثروت قرار دهیم، همان‌گونه که غیرممکن است بتوانیم چنین کاری را در مورد علوم طبیعی انجام دهیم. اما این امر برای رهاکردن بیشینه‌سازی ثروت دلیل ضعیفی خواهد بود درست همان‌گونه که وجود مسائل لاینحل در فلسفه علم، دلیل ضعیفی برای رهاکردن علم است» (Ibid: 384).

پازنر، مبنایی جدید برای دفاع از معیار بیشینه‌سازی ثروت ارائه می‌کند. به نظر او «قوی‌ترین دلیل برای بیشینه‌سازی ثروت از [سنخ] اخلاقی نیست، بلکه عمل‌گرایانه است» (Ibid: 382). پازنر توضیح می‌دهد که در گوشه کنار دنیا، به طور کلی، مردمی که در جوامع بازار آزاد زندگی می‌کنند، نه تنها ثروتمندتر از مردم سایر جوامع‌اند، بلکه از حقوق سیاسی، آزادی و شرافت انسانی بیشتری برخوردار و راضی‌ترند. بنابراین، بیشینه‌سازی ثروت به مثابه ابزار و روش می‌تواند مستقیم‌ترین مسیر برای رسیدن به اهداف اخلاقی مختلف باشد. به باور پازنر، هر فردی در جامعه، دارای مبانی اخلاقی و سیاسی خاصی است که اغلب با مبانی سایرین سازگاری ندارد. بنابراین افراد مختلف، اهداف متفاوتی را در زندگی دنبال می‌کنند. حال که وضعیت چنین است ما به معیاری نیاز داریم که، لاقط در برخی موارد خاص، به ما یاری رساند که نه تنها به اهداف خاص خود نائل شویم، بلکه بتوانیم به طور نسبی در خصوص آن توافق کنیم. این معیار، به نظر پازنر، بیشینه‌سازی ثروت است. ابزاری که شباهت‌ها و

هم‌خوانی‌هایی با سنت‌های اخلاقی، مانند سنت کانتی یا سودانگاری دارد، اما بیش از آنکه مبنایی اخلاقی داشته باشد مبنایی عمل‌گرایانه دارد و باید به آن، به مثابه وسیله و ابزار نگریست. بنابراین، هدف از تحلیل عمل‌گرایانه این است که بحث‌ها از موضوعات زبان‌شناختی و متافیزیکی دور شوند و به سمت مسائل واقعی و تجربی پیش روند (Ibid: 387).

به باور پازنر، این ایده که حقوق باید تلاش کند تا بازارهای رقابتی را تسهیل و نتایج بازاری را در موقعیت‌هایی که هزینه‌های معامله بازاریافته است، شبیه‌سازی کند، با اخلاق کانتی و سودانگاری شباهت‌هایی دارد. از آنجا که این دیدگاه از اصل خودآیینی انسان حمایت می‌کند، با سنت کانتی همراه است. از سوی دیگر، از آنجا که بنا به تجربه، میان بازارهای آزاد و رفاه رابطه وجود دارد، به سودانگاری شباهت دارد (Posner, 1995: 403). پازنر بیان می‌دارد: «علی‌رغم اینکه رویکرد اقتصادی نه از هریک از این نظام‌های اخلاقی قابل استنتاج است و نه کاملاً با همه آن‌ها سازگار می‌باشد، این امر نمی‌تواند ایرادی جدی از نقطه‌نظر عمل‌گرایانه باشد. عمل‌گرایان نگران فقدان مبنایی نیستند. ما نمی‌پرسیم که آیا رویکرد اقتصادی به حقوق، به کفایت، مبتنی بر فلسفه اخلاق کانت یا رالز یا بنتام یا میل یا هایک یا نازیک است یا خیر و نیز از این پرسش نمی‌کنیم که آیا آن دیدگاه‌های اخلاقی به اندازه کافی مستدل هستند یا خیر؟ مسئله مهم و سخن ما این است که این رویکرد بهترین رویکردی است که نظام حقوقی معاصر امریکا ... می‌تواند اتخاذ نماید» (Ibid: 403-404).

البته پازنر بر این باور است که رویکرد اقتصادی، نمی‌تواند همه محتوای عمل‌گرایی حقوقی را پوشش دهد و ویژگی اختیارگرایانه این رویکرد، آن را برای هدایت زمینه‌هایی که با ارزش‌های بازتوزیعی ارتباط دارند و عدالت توزیعی مورد اجماع سیاسی و اخلاقی است، نامناسب نشان می‌دهد. همچنین، از آنجا که رویکرد مزبور، فقط زمانی درست عمل می‌کند که لاقلاً توافقی نسبی بر اهداف وجود داشته باشد، نمی‌توان از آن برای پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی از قبیل اینکه «آیا سقط جنین باید ممنوع شود؟» استفاده کرد، هرچند این رویکرد می‌تواند، به لحاظ توصیفی، درباره کارآمدی و تبعات این ممنوعیت، چیزهایی برای گفتن داشته باشد (Ibid: 404).

به طور خلاصه، به زعم پازنر بیشینه‌سازی ثروت، مشکلات سودانگاری و معیار مطلوبیت استفاده‌شده در آن را ندارد و از چند جهت، نسبت به مطلوبیت برتری دارد و باید به‌منزله ملاک کارایی قلمداد شود: اول اینکه ثروت نسبت به مطلوبیت راحت‌تر اندازه‌گیری می‌شود. دوم اینکه بیشینه‌سازی ثروت هیچ قضاوتی درخصوص آنچه مردم می‌خواهند یا باید بخواهند (مانند شادکامی) نمی‌کند. سوم اینکه نسبت به مطلوبیت یا سودانگاری، گستره و محدوده اجبار مجاز افراد به انجام یک کار کمتر است، زیرا حق کنش و عمل کردن براساس امیال و خواست

فردی، در چارچوب خواست پرداخت تعریف می‌شود و بالاخره اینکه بنا به معیار بیشینه‌سازی ثروت، ارزش‌های غیراقتصادی مانند آزادی و خودآیینی فردی محترم و محفوظ است و بدون رضایت، سلب‌شدنی نیست (Posner, 2015: 10). همچنین، به نظر برخی (Hammond, 1982: 1496) معیار پازنر این امکان را به صورت بالقوه دارد که در مقام بیشینه‌سازی ثروت به دغدغه‌های توزیعی نیز توجه شود، در حالی که معیار کالدور-هیکس صرفاً به جمع مطلوبیت‌ها توجه دارد و لذا ممکن است با معیارهای عدالت توزیعی در تعارض افتد.

۶. ارزیابی نظرها: بیشینه‌سازی ثروت؛ محدود و مقید

در ارزیابی نظریه پازنر و نقدهای وارده، نکات زیر قابل ذکر است:

الف) انتقاداتی که مطرح شد و پازنر برخی از آن‌ها را تلویحاً و در گذر زمان پذیرفته است، نشان می‌دهد بیشینه‌سازی ثروت نمی‌تواند به‌مثابه ارزش بنیادین یا تنها هدف نظام حقوقی پذیرفته شود. علاوه بر اینکه در ارزش ذاتی ثروت، تردید جدی وجود دارد، تعیین معیار کارایی در معنای بیشینه‌سازی ثروت برای ارزیابی همه قواعد و قوانین حقوقی می‌تواند با اصول اخلاقی و عدالت در تعارض افتد. اگر خانواده‌ای ثروتمند قادر است برای یک قلب پیوندی، پول بیشتری نسبت به خانواده‌ای فقیر پرداخت کند، این امر حاکی از استحقاق بیشتر این خانواده نسبت به آن قلب یا حتی نیاز بیشتر نیست. معلوم نیست که اگر براساس خواست پرداخت، حکم به واگذاری این قلب به خانواده ثروتمند بدهیم، رضایت‌مندی یا رفاه آن خانواده یا جامعه را بیشینه کرده یا بر ثروت جامعه افزوده‌ایم. در چنین نمونه‌هایی، اغلب آدم‌ها، با در نظر گرفتن و برابر بودن سایر شرایط، بیشتر به قرعه‌کشی متمایل خواهند بود تا خواست پرداخت.^۱ بنابراین، اولاً ارزش‌هایی برتر و بالاتر از ثروت وجود دارند و ثانیاً باید از کالایی کردن همه امور و حاکمیت ارزش‌های بازاری در کلیه امور زندگی اجتناب کرد. در واقع، اقتصاد بازار آزادداشتن با جامعه بازاری داشتن متفاوت است. اقتصاد بازار، ابزاری برای سامان‌دهی فعالیت‌های تولیدی، همچنین ابزاری باارزش و کارآمد است. اما جامعه بازاری شیوه‌ای از زندگی است که در آن ارزش‌های بازار، در هر جنبه‌ای از زندگی انسان رخنه کرده‌اند (ساندل، ۱۳۹۳: ۵-۷).

۱. به‌تازگی پازنر در مقاله‌ای بیان داشته است هنگامی که در خصوص سلب حق مالکیت سخن می‌گوییم به جای خواست پرداخت باید از معیار «خواست (یا تمایل) پذیرش پرداخت» (willingness to accept payment) استفاده کرد (Posner, 2015: 10). به عبارت دیگر، در مواجهه با مسئله حفاظت از حق مالکیت، پازنر بر این باور است که موضوع مهم این نیست که چه کسی قادر است پول موردنیاز برای تصاحب این حق مالکیت را فراهم کند، بلکه این امر اهمیت دارد که آیا دارنده حق، پیشنهاد طرف مقابل یا پرداخت قیمت را می‌پذیرد یا خیر؟

ب) بیشینه‌سازی ثروت نمی‌تواند معیاری قابل‌دفاع و اخلاقی برای تعیین و توزیع اولیهٔ حق‌ها باشد. به تعبیر برخی محققان، حقوق افراد باید مبتنی بر چیزی بی‌واسطه‌تر، قطعی‌تر و غیرمشروط‌تر از وساطت آن‌ها در تحقق اهداف اجتماعی باشد (جونز، ۱۳۸۷: ۱۷۷). نمی‌توان پذیرفت که اعمال مجازات، شکنجه یا تبعیض، صرفاً براساس معیار کارایی یا هر معیار دیگری موجه‌سازی شود. حفظ کرامت انسانی، وابسته به پذیرش و اعمال پاره‌ای حقوق، اختیارات و آزادی‌های اساسی است که از هرگونه زور و نظر مصون و از هر نتیجه‌ای که به دنبال خواهند داشت فارغ باشند. در نظر گرفتن چنین حقوقی، در نهایت به افزایش رفاه فردی، لاقلاً در اغلب موارد، منجر می‌شود، اما در موارد احتمالی نیز که وجود این دسته از حق‌ها با ارتقای ثروت کلی جامعه یا اکثریت افراد آن تعارض داشته باشد، باید مقدم شمرده و از آن‌ها محافظت شود. بنابراین، برای موجه‌سازی حق‌های فردی، به نظر می‌رسد که نظریه‌های مبتنی بر اصل کرامت ذاتی انسان مرجح باشند (برای نمونه، نک: راسخ، ۱۳۹۲: ۲۴۵ به بعد).

ج) جامعهٔ مطلوب، جامعهٔ عادلانه است و عدالت بالاترین فضیلت نظام حقوقی و سیاسی است که یک جامعه باید در سطح امر درست آن را محقق کند. اگر عدالت را به معنای تعریف و تعیین حق‌ها از یک‌سو و پاسداری و حراست از آن‌ها از سوی دیگر بدانیم و اگر بر این باور باشیم که هدف از تعبیهٔ نهاد حق، حفظ کرامت انسانی و فاعلیت اخلاقی انسان‌هاست، آن‌گاه می‌توان گفت که بیشینه‌سازی ثروت، نه در مرحلهٔ تعیین حق‌ها، بلکه در مرحلهٔ پاسداری و حراست از حق‌ها می‌تواند مثمرتر باشد. به عبارت دیگر، برای اینکه فرد بتواند فاعل اخلاقی باشد و کرامت ذاتی وی حفظ شود، وجود سه جزء یا عنصر ضروری است: استقلال، آزادی و منابع (همان: ۲۶۰). اما اگر حداقل منابع مادی در اختیار فاعل اخلاقی نباشد، در واقع تصمیم‌گیری مستقل و آزاد او بی‌ثمر و پوچ خواهد شد. وجود منابع مادی، شرط لازم و ضروری برای حفاظت از اصل کرامت ذاتی انسان‌ها و پاسداری فاعلیت اخلاقی آن‌ها محسوب می‌شود.

د) بدین ترتیب، نباید از ثروت به‌مثابهٔ ابزاری قدرتمند برای رسیدن به اهداف انسانی صرف‌نظر کرد. ثروت ارزشی فی‌ذاته ندارد، اما ابزار و وسیله‌ای قدرتمند برای رسیدن به بسیاری از اهداف است. معیار بیشینه‌سازی ثروت، اگر جنبه‌ای محافظه‌کارانه به خود نگیرد یعنی به‌منظور حفظ وضع موجود به نفع ثروتمندان جامعه عمل نکند، معیاری قابل‌دفاع، عقلانی و عمل‌گرایانه در انتخاب گزینه‌ها و تصمیم‌گیری، لاقلاً در بخشی از حوزهٔ قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری است. به‌کارگیری این معیار، به‌ویژه در بخش‌هایی که به حفاظت از حقوق مالکیت و مبادلات داوطلبانهٔ افراد در بازاری قانون‌مند و آزاد و رقابتی مربوط می‌شود، پذیرفتنی است. از سوی دیگر، ثروت با رفاه مادی رابطه‌ای مستقیم دارد، یعنی با اینکه

برخی تحقیقات نشان می‌دهند که افراد ثروتمندتر، لزوماً، شادتر یا خوشبخت‌تر نیستند (در عین حال، ن.ک: باک، ۱۳۹۶: ۲۶-۲۸)، اما انکار نمی‌توان کرد که افراد ثروتمندتر در تحقق ترجیحات و ارضای خواست‌های خود موفق‌ترند. ثروت به فرد قدرت انتخاب می‌دهد و ابزاری به‌منظور تحقق خودآیینی فردی است. فرد ثروتمند قادر است امکانات و تسهیلات بیشتری برای رشد مادی و معنوی خود فراهم کند. فرد ثروتمندتر به احتمال زیاد قادر است از آموزش، تحصیلات و امکانات بهداشتی بیشتر و بهتری بهره‌مند شود. فردی که ثروتمندتر است از این موهبت برخوردار است که می‌تواند با اختیار بیشتری، در حق دیگران شفقت به خرج دهد و به آن‌ها یاری رساند. با توجه به این مطلب و با در نظر گرفتن ارزش‌های اخلاقی و اصول عدالت، قاعدتاً باید از آن دسته از اقدامات دولت و سیاست‌ها یا قواعدی که به افزایش ثروت افراد جامعه منجر می‌شود، حمایت کرد. در عین حال سیاست یا قانونی که به کاهش ثروت افراد جامعه، به‌ویژه قشرهای فقیر منجر می‌شود فاقد توجیه است مگر آنکه به‌منظور توزیع حق‌های بنیادین یا بازتوزیع ثروت در چارچوب نظریه عدالت بازتوزیعی موجه باشد و به ثروت کل نیز آسیب وارد نیاورد، زیرا کاهش ثروت کل، در نهایت، به ضرر همه قشرهای جامعه تمام خواهد شد. تخصیص منابع براساس معیار بیشینه‌سازی ثروت که به معنای تخصیص کالا به کسی است که بیشترین ارزش را برای آن کالا قائل است می‌تواند، در اغلب حوزه‌های حقوقی، با معیار عدالت سازگار باشد. در واقع، در غالب موارد، کسی که برای کالایی ارزش بیشتری قائل است، به آن نیازمندتر (اعم از مادی یا معنوی) است و یکی از اهداف نهاد حق نیز رفع نیازهای اساسی افراد است.

ه) اگر قرار باشد بیشینه‌سازی ثروت، با توجه به توزیع اولیه حق‌ها، به‌مثابه ابزاری برای بیشینه‌سازی این حقوق و تأمین منابع لازم برای رفع نیازها و خواست‌های انسانی تلقی شود، آن‌گاه حوزه‌های اصلی حقوق خصوصی، بستر مناسبی برای اجرای سیاست‌های ناشی از اعمال این معیار است. ثروت در بازار تولید می‌شود و همه بازارها (اعم از کالا، خدمات، سرمایه و مالی) باید در چارچوبی از نظام قانونی مالکیت و قراردادهای فعالیت کنند تا بتوانند به تولید ثروت و رفاه منجر شوند. مداخله حداقلی دولت در این بازارها باید براساس افزایش کارایی و کاهش هزینه‌های مبادله باشد تا مثمرتر واقع شود (در عین حال، در خصوص مدعای کاستی‌های حقوق خصوصی در تنظیم اقتصاد بازار آزاد و لزوم مداخله دولت در آن، ن.ک: باقری، ۱۳۸۵). برخی تحقیقات نشان می‌دهند که انتخاب رژیم حقوق مالکیت، تأثیر مستقیم در افزایش و کاهش ثروت جوامع دارد (دو سوتو، ۱۳۸۶). بدین ترتیب، نظام حقوق مالکیت باید به‌منظور بیشینه‌سازی ثروت به حمایت از حق افراد بر حاصل کار و دسترنج خود پردازد و نظام حقوق قراردادهای باید امکان سهولت مبادلات تجاری و کاهش هزینه‌های مبادله را فراهم آورد تا افراد بتوانند به راحتی چیزی را که

نیاز دارند یا می‌خواهند آزادانه به دست آورند. در واقع، یکی از اصول علم اقتصاد، تأثیرگذاری مستقیم تجارت و دادوستد در تولید ثروت و بهبود رفاه افراد جامعه است (Mankiw, 2015: 9). از سوی دیگر، نظام مسئولیت مدنی نیز می‌تواند در خدمت کاهش هزینه‌های اجتماعی حوادث و حمایت از حق مالکیت افراد در قالب عدالت اصلاحی باشد (در این باره، ن.ک: بادینی، ۱۳۸۴: ۶۰۷ به بعد).

برای ملموس‌تر شدن موضوع، تحلیل زیر از حقوق قراردادهای را در نظر بگیرید: به‌منظور تحقق کارایی اقتصادی در معنای بیشینه‌سازی ثروت، پازنر بر این باور است که هدف نظام حقوق قراردادهای، کاهش یا رفع موانع بر سر مبادلاتی است که به بیشینه‌سازی ثروت منجر می‌شوند. بدین ترتیب، به نظر وی، نظام حقوق قراردادهای پنج کارکرد اقتصادی متمایز دارد: جلوگیری از رفتار فرصت‌طلبانه، افزودن شروط کارآمد به قرارداد، جلوگیری از اشتباهات قابل اجتناب در فرایند انعقاد قرارداد، تخصیص کارآمد ریسک و کاهش هزینه‌های حل‌وفصل اختلافات قراردادی (Posner, 2003: 98). برای مثال، از آنجا که اغلب تعهدات قراردادی هم‌زمان ایفا نمی‌شوند، ممکن است رفتارهای فرصت‌طلبانه اجرای آن را به خطر اندازند. وقتی تعهدات یکی از طرفین زودتر از دیگری انجام می‌شود، وی در خطر اجرانکردن تعهد طرف مقابل قرار دارد. حقوق قراردادهای، با اعمال ضمانت‌اجراهای مناسب، می‌تواند به طرف اول اطمینان دهد که مانع رفتارهای فرصت‌طلبانه طرف دوم خواهد شد. در غیر این صورت، نظام اقتصادی و مبادلاتی جامعه به سمت انعقاد قراردادهایی با تعهدات هم‌زمان یا قراردادهای کوتاه‌مدت خواهد رفت که این امر به کاهش ثروت جامعه منجر می‌شود (Ibid: 93). همچنین، اگر طرفین بخواهند درخصوص همه مسائل ناشی از قرارداد با یکدیگر مذاکره یا توافق و همه احتمالات را پیش‌بینی کنند، هزینه‌های فراوانی را باید متحمل شوند. حقوق قراردادهای، با پیش‌بینی شروط کارآمد و قواعد تکمیلی، این خلأ را پر می‌کند. معیار هم این است که اگر طرفین می‌خواستند در زمان انعقاد قرارداد موضوع را پیش‌بینی کنند، به چه توافقی می‌رسیدند. البته بدیهی است که هریک از طرفین در پی منفعت خودش است و نفع طرفین مقابل برای وی اهمیت ندارد، اما از منظر بیشینه‌سازی ثروت و براساس قضیه کوز، قانون‌گذار به مجموع سود مشترک طرفین و کاهش هرچه بیشتر هزینه اجرای قرارداد نظر خواهد داشت و در این حالت، احتمال سهم هریک از طرفین نیز بیشتر خواهد بود (Ibid: 96).

نکته جالب در اینجا آن است که از منظر پازنر، اراده و توافق طرفین همیشه بر راهکارهای قانونی مقدم خواهد بود حتی اگر قانون، ظاهراً، بر کارایی استوار باشد. دلیل آن است که افرادی که معامله می‌کنند، نسبت به قانون‌گذار یا دادرس (که در قرارداد نه نفع شخصی و نه از مسائل، اوضاع و احوال در زمان انعقاد قرارداد آگاهی دست‌اولی دارند)، درخصوص تشخیص

منفعت شخصی خود قضات قابل اعتمادتری هستند. بنابراین، احتمال نیل به نتیجه‌ای کارآمد در احترام به توافق بیشتر است. با وجود این، در مواردی مانند اشتباه یا عدم اهلیت، می‌توان به نحو موجهی به این باور رسید که قرارداد منعقدشده و کارایی با یکدیگر در تضادند و اهداف مشترک طرفین محقق نخواهد شد. اگر بخواهیم درخصوص پرکردن خلأ قراردادی براساس اعمال بیشینه‌سازی ثروت مثال بزنیم، شاید تلف مبیع قبل از قبض مناسب باشد؛ الف از ب کالاهایی را خریداری می‌کند و این کالاها قرار است به تدریج و طی یک ماه تحویل داده شوند. طی این یک ماه، انبار فروشنده آتش می‌گیرد و همه کالاهای از بین می‌روند. فرض این است که قرارداد در این زمینه ساکت است. مطابق با معیار پازنر، از آنجا که فروشنده می‌توانست با هزینه کمتری نسبت به خریدار، از وقوع آتش‌سوزی در انبار خود جلوگیری یا لاقلاً آن را بیمه کند، تخصیص خطر از بین رفتن کالا قبل از قبض بر عهده فروشنده خواهد بود (ماده ۳۸۷ قانون مدنی) و فرض این است که اگر طرفین می‌خواستند در این خصوص، در زمان انعقاد قرارداد، با هم توافقی صورت دهند، نیز به همین نتیجه می‌رسیدند (Ibid: 97).

ز) از این منظر، سیاست‌های بازتوزیعی نباید از طریق تعبیه قواعد و قوانین موردنظر در حوزه حقوق قراردادهای و اموال و مسئولیت صورت گیرند (کوئر و یولن، ۱۳۸۸: ۱۴۵ و Kaplow & Shavell, 1994: 667). حقوق اموال و مسئولیت، همچنین حقوق قراردادهای، در درجه اول، باید به منظور تحقق کارایی و توسعه تجارت و تولید بهینه ثروت استفاده شوند و اصولاً ابزاری مناسب برای اجرای سیاست‌های بازتوزیعی نیستند. به دلیل مشکل بودن تعیین گروه‌های هدف، نتایج غیرمنتظره، هزینه مبادله بالا و تحریف وسیع انگیزه‌ها و با وجود اینکه اقتصاددانان در حمایت از بازتوزیع ثروت یا حمایت نکردن از آن با یکدیگر اختلاف نظر دارند، اما در اینکه حقوق خصوصی، راهکاری نامناسب بدین منظور است، ظاهراً با هم توافق دارند. در نظام حقوقی کامن‌لا، به نظر پازنر، قضات دادگاه‌ها که قوانین مسئولیت مدنی، قراردادهای و مالکیت را اعمال می‌کنند، حتی اگر تصور می‌کنند که می‌دانند توزیع منصفانه ثروت به چه ترتیبی است، فاقد ابزارهای کارآمد، برای چنین توزیعی هستند و باید کار تعیین اندازه سهم هر فرد را به قوه مقننه بسپارند (Posner, 1990: 388). بنابراین، دولت باید از یک طرف از نظام مبادله داوطلبانه حمایت کند تا بازار براساس مکانیسم خود (رقابت و قیمت) در جهت کارایی و تخصیص بهینه منابع و تولید ثروت گام بردارد، سپس با اتخاذ سیاست‌های بازتوزیعی مناسب، در خارج از حوزه حقوق خصوصی، به بازتوزیع عادلانه ثروت و کاهش نابرابری اقتصادی، البته به اندازه مناسب اقدام کند. اگر ثروتی تولید نشود، چیزی برای بازتوزیع وجود نخواهد داشت. همچنین، تولید ثروت و تحقق کارایی، باید تحت حاکمیت قانون صورت گیرد به گونه‌ای که به نقض اصول کرامت انسانی و حق‌های بنیادین منجر نشود.

۷. نتیجه‌گیری

در این نوشتار، ضمن بررسی چهار برهه از مبانی اندیشه ریچارد پازنر در خصوص مبنای معیار بیشینه‌سازی ثروت، جایگاه این ایده را در نظام حقوقی کنکاش کردیم. این در حالی است که در بدو امر، پازنر برداشتی سودانگارانه از بیشینه‌سازی ثروت داشت، اما در مواجهه با انتقادات، آن را به‌مثابه اصلی اخلاقی در برابر سودانگاری قرار داد. همچنین، در مقاطعی، پازنر سعی کرد مبنایی کانتی و اختیارگرایانه برای معیار خود دست‌وپا کند، اما درنهایت، دفاعی عمل‌گرایانه از معیار خود پیش می‌نهد. با ارزیابی استدلال‌ها، به نظر می‌رسد که دفاع عمل‌گرایانه پازنر از بیشینه‌سازی ثروت نسبتاً موفق است. در واقع، نظام‌های حقوقی که به شکل معقول و قابل دفاعی در پی افزایش ثروت و کاهش هزینه‌های اجتماعی‌اند، علاوه بر اینکه در برداشتن گام‌های ضروری و لازم (و البته نه کافی) برای افزایش رفاه افراد جامعه خود موفق بوده‌اند، توانسته‌اند به شکل کارآمدتری، حقوق بنیادین افراد جامعه خود را تأمین کنند. ثروت، فی‌نفسه ارزش ذاتی ندارد، اما نمی‌توان نقش آن را در تحقق ترجیحات معقول و به حق افراد انکار کرد. بدین ترتیب، بیشینه‌سازی ثروت فردی می‌تواند به‌مثابه عاملی تأثیرگذار در حفاظت از بسیاری از آزادی‌ها و حقوق فردی و تأمین بخش عمده‌ای از منافع انسانی تلقی شود. از این گذشته، اجرای سیاست‌های بازتوزیعی و توانمندسازی از سوی دولت نیز به بزرگ‌ترشدن یک ثروت اجتماعی نیاز دارد. در کنار موارد ذکرشده و با وجود ایرادات وارد بر معیار بیشینه‌سازی ثروت، ساده‌تر بودن اندازه‌گیری و اجرا و وضوح آن نسبت به سایر معیارها، می‌تواند حائز اهمیت باشد. البته در بیشینه‌سازی ثروت باید به حاکمیت ارزش‌های اخلاقی، دینی و اجتناب از کالایی‌کردن هر چیز توجه کرد. برخی از ارزش‌ها و حق‌ها قابل خرید و فروش نیستند، حتی اگر حفظ آن‌ها، بر فرض، به کاهش کلی ثروت اجتماعی منجر شود. مهم‌ترین حوزه در اعمال و ارزیابی قواعد براساس بیشینه‌سازی ثروت، عرصه حقوق خصوصی است و در این بخش، می‌توان از بیشینه‌سازی ثروت به‌مثابه یکی از اهداف اصلی تنظیم قواعد سخن گفت. حوزه حقوق مالکیت، قراردادها و مسئولیت مدنی، برای اجرای سیاست‌های بازتوزیعی مناسب نیستند، اما در عین حال، برای اعمال سیاست‌های بیشینه‌سازی ثروت محمل خوبی به شمار می‌روند و این کار علاوه بر اینکه می‌تواند به کاهش هزینه‌های اجتماعی ناشی از فعالیت‌های افراد و در نتیجه کاهش هزینه‌ی وارده بر کل اجتماع و دولت منجر شود، سبب می‌شود که انگیزه اشخاص برای افزایش کار و فعالیت‌های مولد و برخورداری آن‌ها از حاصل دسترنج‌شان افزایش یابد. به همین جهت، بازنگری در برخی قوانین فعلی به‌ویژه در حوزه مالکیت‌ها و قراردادها ضروری به نظر می‌رسد. بسیاری از قوانینی که در حوزه مالکیت وضع شده‌اند، به‌ویژه قوانینی که موجب سلب مالکیت اشخاص به نفع دولت

می‌شوند، همچنین قوانین ثبت املاک، براساس کارایی اقتصادی و تأثیری که در عملکرد اقتصادی آحاد جامعه می‌گذارند، نیازمند تغییرند. از سوی دیگر، قواعد مربوط به حوزه قراردادهای نیز در برخی زمینه‌ها از عرف حاکم بر معاملات مردم و نیازهای اقتصادی روز دور افتاده‌اند و مانعی بر سر راه مبادلات داوطلبانه افراد به شمار می‌روند. اینکه جزئیات تغییرات به چه ترتیب باید باشند، موضوع پژوهش دیگری است و در این مقال نمی‌گنجد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. ابدالی، مهرزاد (۱۳۸۹). «جایگاه اخلاق در تحلیل اقتصادی حقوق»، فصل‌نامه حقوق تطبیقی، شماره ۸۲، ۱۰۱-۱۲۶.
۲. بادینی، حسن (۱۳۸۲). «مبانی فلسفی نگرش اقتصادی به حقوق»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۲، ۶۱-۱۳۵.
۳. بادینی، حسن (۱۳۸۴). فلسفه مسئولیت ملت، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۴. باقری، محمود (۱۳۸۵). «اقتصاد مبتنی بر بازار و کاستی‌های حقوق خصوصی»، پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۱۹، ۴۱-۸۸.
۵. باک، درک (۱۳۹۶). سیاست شادکامی: آنچه حکومت می‌تواند از تحقیقات جدید در باب بهروزی بیاموزد، ترجمه نرگس سلحشور، چاپ اول، تهران: نگاه معاصر.
۶. بیکن، برایان (۱۳۸۹). فرهنگ نظریه حقوقی، ترجمه محمد راسخ، تهران: نشر نی.
۷. پیک‌حرفه، شیرزاد (۱۳۹۴). خاستگاه‌های نخستین، تاریخچه، واکاوی و نقد گونه‌های کلاسیک و مدرن فایده‌گرایی در فلسفه اخلاق انگلوساکسون و انگلوامریکن، چاپ اول، تهران: نگاه معاصر.
۸. جونز، پیتر (۱۳۸۷). حقوق، ترجمه سیدرضا حسینی، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۹. دوستو، هرماندو (۱۳۸۶). راز سرمایه: چرا سرمایه‌داری در غرب موفق می‌شود و در جاهای دیگر شکست می‌خورد؟، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
۱۰. راسخ، محمد (۱۳۹۲). نظریه حق؛ در کتاب حق و مصلحت: مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، تهران: نشر نی، چاپ اول، جلد دوم، ۲۴۱-۲۸۹.
۱۱. رالز، جان (۱۳۸۷). نظریه عدالت، ترجمه سیدمحمد کمالیان سروریان و مرتضی بجزینی، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۲. ساندل، مایکل (۱۳۹۳). آنچه با پول نمی‌توان خرید: مرزهای اخلاقی بازار، ترجمه حسن افشار، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
۱۳. کوتر، رابرت و یولن، تامس (۱۳۸۸). حقوق و اقتصاد، ترجمه یدالله دادگر و حامده اخوان هزاوه، چاپ اول، همدان: نشر نور علم.
۱۴. گنسلر، هری جی (۱۳۸۵). درآمدی جدید به فلسفه اخلاق، ترجمه حمیده بحرینی، چاپ اول، تهران: آسمان خیال.
۱۵. وکس، ریموند (۱۳۹۲). فلسفه حقوق: مختصر و مفید، ترجمه باقر انصاری و مسلم آقایی طوق، چاپ دوم، تهران: انتشارات جاودانه، جنگل.

ب) خارجی

16. Bechuk, Lucian (1980). "The Pursuit of Bigger pie: Can Everyone Expect a Bigger Slice?", Hofstra Law Review, vol. 8, no. 2, 671-709.
17. Coleman, Jules (1980). "Efficiency, Utility and Wealth Maximization", Hofstra Law Review, vol. 8, 509-551.

18. Coleman, Jules (1998). *Markets, Morals and the Law*, New York: Oxford University Press.
19. Dworkin, Ronald (1980A). "Is Wealth a Value?", *The Journal of Legal Studies*, vol. 9, no. 2, 191-226.
20. Dworkin, Ronald (1980B). "Why Efficiency?", *Hofstra Law Review*, vol. 8, 563-590.
21. Grant, Robin (1989). "Judge Richard Posner's Wealth Maximization Principle: Another Form of Utilitarianism?", *Cardozo Law Review*, vol. 10, 815-845.
22. Hammond, Peter (1982). "The Economics of Justice and the Criterion of Wealth Maximization", vol. 91, no. 7, 1493-1507.
23. Kaplow, Louis & Shavell, Steven (1994). "Why the Legal System Is Less Efficient than the Income Tax in Redistributing Income", *The Journal of Legal Studies*, vol. 23, no. 2, 667 (667-681).
24. Kornhauser, Lewis (2017). "The Economic Analysis of Law", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.), URL=<<http://stanford.edu/entries/legal-conanalysis/>>.
25. Kronman, Anthony (1980). "Wealth Maximization as a Normative Principle", *The Journal of Legal Studies*, vol. 9, no. 2, 227-242.
26. Mankiw, Gregory (2015). *Principles of Economics*, Stanford (U.S): Cengage Learning.
27. Mathis, Klaus (2009). *Efficiency instead of Justice?*, New York: Springer.
28. Posner, Richard (1979). "Utilitarianism, Economics and Legal Theory", *Journal of Legal Studies*, vol. 8, no. 1, 103-140.
29. Posner, Richard (1980). "The Ethical and Political Basis of the efficiency Norm in Common Law Adjudication", *Hofstra Law Review*, vol. 8, 487-507.
30. Posner, Richard (1981). *The Economics of Justice*, Cambridge: Harvard University Press.
31. Posner, Richard (1985). "Wealth Maximization Revisited", *Notre Dame Journal of Law, Ethics and Public Policy*, vol. 2, 85-105.
32. Posner, Richard (1990). *The Problems of Jurisprudence*, Cambridge (MA): Harvard University Press.
33. Posner, Richard (1995). *What has Pragmatism to Offer Law?*, in Posner, Richard, "Overcoming Law", Cambridge (Massachusetts): Harvard University Press.
34. Posner, Richard (2003). *Economic Analysis of Law*, New York: Aspen.
35. Posner, Richard (2015). *Norms and Values in the Economic Approach to Law*, in Hatzis, Aristides & Mercuro, Nicholas (eds.), *Law and Economics: Philosophical Issues and Fundamental Questions*, New York: Routledge, (1-15)
36. Radin, Margaret Jane (1987). "Market-Inalienability", *Harvard Law Review*, vol. 100, no. 8, 1849-1937.
37. Rizzo, Mario (1980). "The Mirage of Efficiency", *Hofstra Law Review*, vol. 8, 641-658.
38. Slote, Michael (2005). *Utilitarianism*, in Honderich, Ted (ed.), *The Oxford Companion to Philosophy*, New York: Oxford University Press, Second Edition.
39. Weinrib, Ernest (1980). "Utilitarianism, Economics and Legal Theory", *The University of Toronto Law Journal*, vol. 30, no. 3, 307-332.
40. Zhou, Qi (2005). "The Evolution of Efficiency Principle: from Utilitarianism to Wealth Maximization", URL=<<http://ssrn.com/abstract=870748>>.